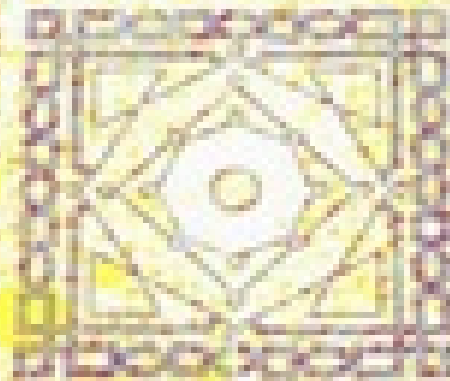


سال ننگ بر کعبه و تاریخ اسلام

رفیقار خطیفہ دوم



فائل منجلی مسجد نوانی

۱۹۹۹ء

پروفیسر محمد رفیق خطیفہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام

نویسنده:

سعید داودی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام: رفتارشناسی خلیفه دوم جلد ۴
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۰	فهرست مطالب
۱۲	رفتارشناسی خلیفه دوم
۱۴	۱. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۱۴	اشاره
۱۴	الف) شکنجه کنیز مسلمانان
۱۵	ب) مضروب ساختن خواهر مسلمانان
۱۶	ج) حمله به ابوهریره و اعتراض به رسول خدا صلی الله علیه و آله
۱۷	د) یورش به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۰	ه) نسبت ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۱	۲. در ماجرای سقیفه
۲۵	۳. تندخویی با مردم در دوران خلافت
۲۵	اشاره
۲۷	تازیانه وحشت انگیز
۲۷	کتک زدن فرزند برای تحقیر
۲۸	حمله به زنان نوحه گر
۳۰	زنی از وحشت، لباسش را ...
۳۱	زنی دیگر از وحشت بچه اش را سقط کرد
۳۱	وحشت از اظهار نظر
۳۴	حبس صحابه برای نقل حدیث
۳۵	سلطان الله در زمین

- ۳۵ از قیافه خشن خوشش می آید
- ۳۶ انتظار یک ساله!
- ۳۷ حمله به ابومطر!
- ۳۷ شلاق حتی به هنگام نماز
- ۳۸ ازدواج اجباری
- ۳۸ شکستن سر عثمان بن حنیف
- ۳۹ ابن عباس! از من دور شو
- ۴۲ تو با خلیفه سخن بگو!
- ۴۲ سبب شکنجه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله میباش!
- ۴۳ ۴. خشونت با خانواده
- ۴۳ اشاره
- ۴۴ او پیوسته تندخوست
- ۴۴ فریاد اعتراض!
- ۴۶ کتک زدن همسر
- ۴۶ ازدواج می کنم مشروط بر اینکه مرا کتک نزنند!
- ۴۷ خشم و گاز گرفتن
- ۴۸ خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۰ نتیجه: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!؟
- ۵۲ فهرست منابع
- ۵۶ درباره مرکز

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام: رفتارشناسی خلیفه دوم جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه: داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰؛ ۴۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷؛ ۴۰۰۰ ریال: ج. ۳
۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷؛ ۵۰۰۰ ریال (ج. ۴، چاپ اول)؛ ۵۰۰۰ ریال: ج. ۴، چاپ دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸؛ ۵۰۰۰
ریال: ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶؛ ۵۰۰۰ ریال: ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. حدیث دوات و قلم. ج. ۲. آتش در خانه وحی. ج. ۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر. ج. ۴. رفتارشناسی خلیفه دوم. ج. ۵. مشروعیت سقیفه. ج. ۶. شورای شش نفره که یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع: شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع: اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۵م۲۵ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص: ۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

حوزه علمیه قم

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۴- رفتارشناسی خلیفه دوم

بخوانید و داوری کنید

فاضل محقق: سعید داودی

فهرست مطالب

رفتارشناسی خلیفه دوم ۵

۱. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۷

الف) شکنجه کنیز مسلمانش ۷

ب) مضروب ساختن خواهر مسلمانش ۸

ج) حمله به ابوهریره و اعتراض به رسول خدا صلی الله علیه و آله ۹

د) یورش به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۰

هـ) نسبت ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳

۲. در ماجرای سقیفه ۱۴

۳. تندخویی با مردم در دوران خلافت ۱۸

تازیانه وحشت انگیز ۲۰

کتک زدن فرزند برای تحقیر ۲۰

حمله به زنان نوحه گر ۲۱

زنی از وحشت، لباسش را ... ۲۳

زنی دیگر از وحشت بچه اش را سقط کرد ۲۴

وحشت از اظهار نظر ۲۴

حبس صحابه برای نقل حدیث ۲۷

سلطان الله در زمین ۲۸

از قیافه خشن خوشش می آید ۲۸

انتظار یک ساله! ۲۹

حمله به ابومطر! ۳۰

ازدواج اجباری ۳۱

شکستن سر عثمان بن حنیف ۳۱

ابن عباس! از من دور شو ۳۲

تو با خلیفه سخن بگو! ۳۵

سبب شکنجه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مباش! ۳۵

۴. خشونت با خانواده ۳۶

او پیوسته تندخوست ۳۷

فریاد اعتراض! ۳۷

کتک زدن همسر ۳۹

ازدواج می کنم مشروط بر اینکه مرا کتک نزنند! ۳۹

خشم و گاز گرفتن ۴۰

خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۱

نتیجه: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! ۴۳

فهرست منابع ۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم

رفتارشناسی خلیفه دوم

از مسائلی که همواره ذهن جوانان حقیقت جو و پژوهشگران منصف را به خود مشغول داشته، رفتارهای تند خلیفه دوم است. این بحث از دو نظر حائز اهمیت است؛ نخست آنکه قرآن کریم از صفات برجسته رسول خدا صلی الله علیه و آله را مهربانی و ملایمت می داند و تندخویی را از وی نفی می کند. (۱) دیگر آنکه مهرورزی و محبت مسلمانان نسبت به

یکدیگر، در قرآن کریم از ویژگی های پیروان محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است. آنان در برابر کفار شدید، محکم و نستوهند؛ اما در میان خود مهربان (۲)، ولی آنچه در حالات خلیفه دوم در کتب معروف اهل سنت

آمده، نشان می دهد او تندخو بود و حتی گاهی نسبت به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چنین رفتاری داشت.

طبیعی است که وجود نمونه های فراوانی از این رفتارها که در

۱- (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) (آل عمران، آیه ۱۵۹)

۲- (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (فتح، آیه ۲۹)

کتاب های تاریخی و حدیثی آمده، این سؤال را به وجود می آورد، که آیا کسی با این روحیه، می تواند خلیفه رسول خدا شود؟! و آیا می تواند اسوه و سرمشق سایر مسلمانان قرار گیرد؟

متأسفانه این روحیه در برخی از مسلمانان اثر گذاشته و گروهی از وهابیون تندرو نیز با تندی و خشونت با سایر مسلمانان و هر کس که هم فکر آنان نباشند، برخورد می نمایند و حتی با ترور و انفجار و قتل زن و مرد، چهره نامناسبی را از اسلام به دنیا نشان می دهند.

به نظر می رسد که عالمان و اندیشمندان اهل سنت باید موارد تندخویی های خلیفه دوم را مورد نقد قرار دهند و آنها را مربوط به اسلام ندانند و جوانان حقیقت جو را از این تضاد رفتار خلیفه دوم با رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نجات دهند و همگان را با خُلق و خوی نبوی علیه السلام آشنا سازند. در این صورت بخش عمده ای از خشونت ها و تندخویی ها نسبت به مسلمانان دیگر مذاهب، کم می شود و همه مسلمین در کنار یکدیگر - با اختلاف عقاید و سلیق - می توانند قدرت عظیمی را در برابر ستمگران و مستکبران جهان تشکیل دهند و به جای صرف نیرو در مبارزه با یکدیگر، به همکاری و محبت روی آورند و توان خود را در دفاع یکپارچه از اسلام و کشورهای اشغال شده اسلامی مصروف سازند.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

رفتارهای تند خلیفه دوم، در چهار بخش مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

۲. در ماجرای سقیفه

۳. در برخورد با مسلمانان در دوران خلافت

۴. در خانواده

در این نوشتار سعی شده است مستند نمونه های مورد بحث، از کتب معروف اهل سنت باشد، تا احتمال اعمال تعصب مذهبی کاملاً منتفی گردد.

۱. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اشاره

در تاریخ، رفتارهایی تند از خلیفه دوم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ چه تندی هایی که با دیگران داشت و چه تندی هایی که در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می داد. به چند نمونه اشاره می کنیم:

الف) شکنجه کنیز مسلمانش

ابن اثیر مورخ معروف در تاریخ خود هنگامی که از شکنجه شدگان برای اسلام سخن می گوید و آنها را معرفی می کند، از «لبیبه» کنیزی از بنی مؤمیل نام می برد، که کنیز عمر بود. درباره او می نویسد: «أَسْلَمْتُ قَبْلَ إِسْلَامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَكَانَ يَعْذِّبُهَا حَتَّى تُفْتَنَ، ثُمَّ يَدْعُهَا وَيَقُولُ: إِنِّي لَمْ أَدْعِكَ إِلَّا سَامَةَ؛ أَنْ كُنِيَ قَبْلَ إِسْلَامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِسْلَامَ أُمِّهِ؛ عُمَرَ أَوْ رَأْسَهُ» (کنیز عمر را پیش از اسلام آوردن او شکنجه می داد که از دینش برگردد، سپس (وقتی که خسته می شد) او را

را رها می کرد و به او می گفت: من تو را رها کردم، چون از زدن تو خسته شدم». (۱)

ابن هشام نیز آن را نقل می کند و می نویسد: آن قدر عمر او را می زد که خودش خسته می شد، آنگاه می گفت: «إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ. إِنِّي لَمْ أَتْرَكْكَ إِلَّا مَلَالَةً؛ من عذرخواهی می کنم (که نمی توانم بیش از این تو را کتک بزنم) من تو را رها نکردم (و از زدن تو دست نکشیدم) مگر بدلیل خستگی».

آنگاه می افزاید: ابوبکر روزی آن صحنه را دید، آن کنیز را خرید و آزاد کرد. (۲)

ابن کثیر نیز در بحث کسانی که توسط ابوبکر خریداری و آزاد شده اند، به همین ماجرا اشاره می کند. (۳)

(ب) مضروب ساختن خواهر مسلمانان

در کتب سیره و تاریخ هنگامی که از سبب اسلام آوردن عمر سخن به میان می آید، داستانی نقل شده است که در لابه لای آن روحیه تند وی کاملاً روشن است.

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۹.

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۵۸. عمر قبل از اسلام آوردن، با مسلمانان به شدت برخورد می کرد؛ لذا بلاذری درباره او می نویسد: «فكانت فيه غلظه على المسلمين؛ در او نسبت به مسلمانان غلظت و سخت گیری بود» (انساب الاشراف، ج ۱۰، ص

هنگامی که او از اسلام آوردن خواهرش فاطمه و دامادش سعید بن زید مطلع گشت، به منزل آنان آمد. آنها که نوشته هایی از قرآن را قرائت می کردند، با دیدن وی، آن را مخفی می کنند. به آنها می گوید: من شنیدم که شما پیرو دین محمد شده اید. سپس به سوی دامادش سعید حمله می آورد. خواهرش فاطمه به دفاع بر می خیزد و عمر چنان او را می زند که بدنش را مجروح و خون از آن سرازیر می شود (فقامت فاطمه لتكفّنه عنه فضربها فشجّها...) و پس از آن پشیمان می شود و آنگاه با دیدن آیات قرآن، اسلام می آورد. (۱)

ج) حمله به ابوهریره و اعتراض به رسول خدا صلی الله علیه و آله

در روایتی که مسلم در صحیح خود نقل می کند، آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوهریره فرمود: برو و هر کس را دیدی که گواهی به یگانگی خداوند می دهد و از دل و جان آن را باور دارد، به بهشت بشارت ده.

ابوهریره می گوید: من رفتم و نخستین کسی را که ملاقات کردم، عمر بود. سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را برای او بازگو کردم. ناگهان وی به من حمله ور شد و چنان بر سینه من کوبید که با نشیمن گاه به زمین افتادم

۱- انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۲۸۷-۲۸۸؛ ر.ک: البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۸۰؛ تاریخ ابنخلدون، ج ۲، ص ۴۱۴؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۰۷.

(فضر ب عمر بیده بین ثدی فخررت لآستی)؛ سپس به من گفت: برگرد.

من گریان به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتم و او نیز از پی من آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه شده است؟ من ماجرا را گفتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر اعتراض کرد که چرا چنین کردی؟ او (به جای عذرخواهی به رسول خدا) گفت: «فلا تفعل فائی أخصی أن یتکل الناس علیها...؛ چنین دستوری را صادر مکن! زیرا می ترسم مردم بر همین مطلب تکیه کنند و عمل را رها نمایند» ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گفته خود اصرار ورزید. (۱)

ملاحظه می کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تشویق مردم به توحید، این بشارت را به آنها داد و البته ایمانی که با باور و یقین باشد، عمل را نیز به همراه خواهد داشت. اما عمر در برابر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادگی می کند، ابوهیره را کتک می زند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب چنین فرمانی اعتراض می نماید.

(د) یورش به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن اُبی، منافق معروف از دنیا رفت؛ پسرش آمد و از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که بر پدرش نماز بگذارد. با توجه به اینکه عبدالله به ظاهر مسلمان بود و شهادتین بر زبان جاری می ساخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هنوز دستور ویژه ای در ارتباط با او و همانند وی دریافت نکرده بود، لذا برای نمازش حاضر شد. در روایتی که در کتب صحاح

۱- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۴-۴۵ (باب من لقی الله بالایمان و هو غیر شاک).

اهل سنت، گاه به نقل از عبدالله بن عمر و گاه از زبان خود عمر نقل شده، آمده است که عمر به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله یورش برد و از نماز آن حضرت ممانعت کرد.

مطابق نقل بخاری عبدالله بن عمر می گوید: «فلما أراد أن یصلی علیه جذبه عمر؛ هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست بر عبدالله بن ابی نماز بگذارد، عمر پیامبر را کشید». سپس به او گفت: خداوند تو را از نماز بر منافقین نهی کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مرا مخیر ساخته و فرمود: «(اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ)؛ برای آنها استغفار بکنی و یا استغفار نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، خداوند آنها را نمی بخشد». (۱)

اشاره به اینکه نماز من برای او نفعی ندارد. (۲) (و برای مصالحی آن را انجام دادم).

مطابق نقل دیگر آمده است: «فأخذ عمر بن الخطاب بثوبه فقال: تصلى عليه وهو منافق؛ عمر بن خطاب پیراهن رسول خدا را گرفت و گفت بر او نماز می گذاری در حالی که وی منافق است». (۳)

و در نقل دیگر که خود عمر نقل می کند آمده است: «وثبت اليه...»

۱- توبه، آیه ۸۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۶. (البته پس از آن آیه ۸۴ توبه نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد که بر منافقان نماز نگذارد).

۳- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۷.

من به سوی پیامبر پریدم و گفتم چرا بر او نماز می گذاری؟! و رسول خدا صلی الله علیه و آله تَبَسَّمی کرد و فرمود کنار برو، ولی من همچنان اصرار می کردم. (۱)

او وقتی این ماجرا را نقل کرد، افزود: «فَعَجِبْتُ مِنْ جَرَأَتِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ من خود از جرأت و جسارتم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب کردم!». (۲)

این ماجرا در دیگر کتب معروف و معتبر اهل سنت نیز نقل شده است. (۳)

روشن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله عملی را بدون اذن الهی انجام نمی دهد و هر عمل و سخن و سیره اش منشأ و حیانی دارد، و مسلمانان نیز حق اعتراض به عمل و رفتار آن حضرت را ندارند. قرآن کریم می فرماید: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا)؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کنند، اختیاری در کار خود داشته باشند و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است». (۴)

همچنین می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۷.

۳- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۶؛ ج ۸، ص ۱۲۰؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۴۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۸ و دیگر کتب.

۴- احزاب، آیه ۳۶.

صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید، و در برابر او بلند سخن مگویید، آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند. مبدا اعمال شما نابود گردد، در حالی که نمی دانید». (۱)

در ماجرای فوق ملاحظه می کنید که خلیفه دوم اعتراض خود را تا آنجا ادامه می دهد که به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله یورش برده، پیراهن او را می کشد و در برابر سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان به اصرار خود ادامه می دهد و خود نیز بعدها از این جسارت و جرأتش شگفت زده می شود.

ه) نسبت ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله

از ماجرای تلخ صدر اسلام، ماجرای است که در پنج شنبه آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. در آن روز که پیامبر در بستر بیماری بود و چند روز بعدش رحلت کرد، به حاضران فرمود: «برای من قلم و دواتی حاضر کنید، تا برای شما نامه ای بنویسیم که پس از آن هرگز گمراه نشوید».

در برابر این خواسته رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر گفت: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا جَاءَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا؛ بیماری بر پیامبر چیره شد (و نمی داند چه می گوید) و کتاب الهی که ما را کافی است، نزد ماست».

در ماجرای سقیفه

در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به نزاع کردند؛ عده ای گفتند بگذارید پیامبر نامه اش را بنویسد و بعضی سخن وی را تکرار کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمان داد که برخیزند و بروند و او را تنها بگذارند.

تصور نکنید این داستان خیالی و یا خبر واحد است بلکه با تعبیرات گوناگون در صحاح و مسانید اهل سنت به طور مکرر نقل شده است و فقط بخاری در شش جا (گاه با تصریح به اسم عمر و گاه به صورت صیغه جمع) و مسلم نیز در سه جا از کتاب خود آن را آورده است. (۱)

شما خواننده عزیز چگونه می توانید این خبر موثق و معروف را تحمّل کنید و چه تفسیری می توان برای آن پیدا کرد، قضاوت را به وجدان های بیدار واگذار می کنیم. (مشروح این ماجرا و اسناد متعدد آن را در کتاب «حدیث دوات و قلم» از همین مجموعه مطالعه کنید).

۲. در ماجرای سقیفه

داستان سقیفه خود داستانی طولانی و سؤال برانگیز در تاریخ اسلام است که نیاز به تدوین مستقلی دارد. ولی خشونت خلیفه دوم در آن ماجرا و حوادث پس از آن به خوبی روشن است.

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹ (باب کتابه العلم)، ح ۴؛ کتاب الجهاد والسیّر، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۳؛ کتاب المغازی، باب ۸۴ (باب مرض النبی ووفاته)، ح ۴؛ باب ۸۴، ح ۵؛ کتاب المرضی، باب ۱۷ (باب قول المريض قوموا عتی)، ح ۱؛ صحیح مسلم؛ کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶؛ باب ۶، ح ۷؛ باب ۶، ح ۸.

پس از آنکه جمعی از انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند و پیرامون خلافت به گفتگو پرداختند، خبر به گوش عمر رسید. وی ابوبکر و ابوعبیده جراح را با خود همراه کرد و به سقیفه آمد. در آنجا ابوبکر خطبه ای خواند، سپس میان حُباب بن مُنذر و عمر گفتگوهای تنیدی در گرفت و هر یک دیگری را تهدید کرد. در نهایت به خاطر رقابت همیشگی اوس و خزرج، اوسیان برای آنکه خلافت به سعد بن عباد و قبیله خزرج نرسد، با عجله با ابوبکر بیعت کردند.

طبری مؤرخ معروف در نقل این ماجرا وقتی به آنجا می رسد که افراد حاضر در سقیفه برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند و در این میان سعد بن عباد را لگد می کردند، می نویسند: کسی فریاد زد: «مراقب سعد باشید، او را لگد نکنید!» عمر گفت: «اقتلوه قتله الله؛ او را بکشید که خداوند او را بکشد» سپس بالای سر سعد قرار گرفت و گفت: «تصمیم داشتم آن قدر تو را لگد مال نمایم که استخوان بازویت را خرد کنم!!» (۱)

مطابق نقل بخاری عمر طی گزارشی که از آن ماجرا می دهد، می گوید: وقتی که سعد بن عباد زیر دست و پا قرار گرفت و عده ای گفتند: «سعد بن عباد را کشتید» من گفتم: «قتل الله سعد بن عباد؛ خداوند سعد بن عباد را بکشد» (۲) و بدین صورت جمعی از مردم را

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳؛ شبیه آن: تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۷ - ۲۸. همچنین ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۶؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۶.

تشویق به اعمالشان کرد.

مطابق نقل دیگر، وی گفت: «قتله الله! إنه منافق؛ خداوند او (سعد) را بکشد! او منافق است!». (۱)

در ادامه ماجرای بیعت و تثبیت خلافت ابوبکر تندخویی وی کاملاً روشن است.

مطابق نقل مورخ معروف اهل سنت طبری برخی از انصار گفتند: ما جز با علی علیه السلام بیعت نمی کنیم و عمر بن خطاب که از اجتماع برخی از اصحاب در منزل آن حضرت آگاه شد، به سمت منزل علی علیه السلام حرکت کرد. در خانه آن حضرت، طلحه و زبیر و مردانی از مهاجران حضور داشتند (که از بیعت با ابوبکر خودداری کرده بودند). وی به آنها گفت: «والله لا حرقنّ علیکم او لتخرجننّ الی البیعه؛ به خدا سوگند! خانه را بر سر شما آتش می زنم، مگر آنکه برای بیعت بیرون آید!». (۲)

مطابق نقل بلاذری، عمر با فتیله آتشین به سمت منزل علی علیه السلام حرکت کرد، که فاطمه علیها السلام را کنار درب خانه ملاقات کرد. فاطمه علیها السلام به او فرمود: «یا بن الخطاب! أتراک مُحرقاً علیّ بابی؟ تو می خواهی درب خانه مرا بسوزانی؟» وی با صراحت جواب داد: «نعم و ذلک أقوى فیما جاء به ابوک؛ آری و این کار برای آن هدفی که پدرت برای آن آمده، بسیار لازم است». (۳)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲.

۳- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

مطابق نقل ابن ابی شیبیه، وی به فاطمه علیها السلام گفت: «وایم الله ما ذاك بمانعی إن اجتمع هولاء النفر عندك، أن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت؛ به خدا سوگند آن مسأله (محبوبیت پدرت و خودت در نزد ما) هرگز مانع از آن نخواهد شد که اگر همچنان این چند نفر (علی علیه السلام، زبیر و...) به نزد تو آیند، دستور دهم خانه را بر سر آنان آتش بکشند». (۱)

به سبب همین تندى ها و خشونت هاست که مطابق نقل بخاری، پس از رحلت حضرت فاطمه علیها السلام وقتی که علی علیه السلام سراغ ابوبکر فرستاد، تا با وی گفتگو کند؛ به ابوبکر گفت تنها بیاید و کسی با او همراه نباشد؛ به آن دلیل که وی حضور عمر را خوش نداشت (فأرسل إلى أبي بكر ان ائتنا ولا يأتينا أحد معك، كراهيةً لمحضرم عمر). (۲)

در عبارت طبری و ابن کثیر تعبیر روشن تری آمده است که علی علیه السلام به ابوبکر گفت: تنها بیاید چون می خواست عمر همراه او نباشد؛ زیرا از تندخویی عمر آگاه بود (وکره أن يأتيه عمر، لما علم من شدة عمر). (۳)

تندی و خشونت وی در ماجرای سقیفه، داستانی طولانی دارد که جداگانه تدوین خواهد شد. (ضمناً فراموش نکنید، آنچه در بالا آمد و در سایر مباحث این کتاب آمده، از منابع معروف اهل سنت گرفته شده است).

۱- مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۷۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۳.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۸۶.

۳. تندخویی با مردم در دوران خلافت

اشاره

ابن ابی الحدید معتزلی در معرفی خلیفه دوم می نویسد: «کان عمر شدید الغلظه، و غر الجانب، خشن الملمس، دائم العبوس، کان یعتقد أنّ ذلك هو الفضيله وأنّ خلافه نقص؛ عمر بسیار تندخو و نامهربان بود. او پیوسته عبوس و ترش رو بود و باورش این بود که این تندخویی ها فضیلت است و خلاف آن نقص و عیب است». (۱)

تندخویی او آن قدر معروف بود که وقتی از سوی ابوبکر به خلافت منصوب شد، مورد اعتراض مردم قرار گرفت.

ابن ابی شیبه نویسنده معروف کتاب «المصنّف» می نویسد: ابوبکر نزدیک مرگش دستور داد تا عمر را بیاورند که او را پس از خود به خلافت نصب کند. مردم به ابوبکر گفتند: «أستخلف علينا فظاً غليظاً، فلو ملکنا کان أفظ وأغلظ؛ تو می خواهی مردی خشن و تندخو را بر ما خلیفه سازی؟ او اگر بر ما حاکم شود، خشن تر و تندخوتر خواهد شد». (۲) و مطابق نقل ابن ابی الحدید، طلحه نیز به ابوبکر اعتراض کرد و

گفت: «ما أنت قائل لربك غداً وقد وليت علينا فظاً غليظاً؛ تو فردا به پروردگارت چه خواهی گفت، به سبب آنکه فردی خشن و تندخو را بر ما ولایت دادی؟». (۳)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۷۲.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۸۵، ح ۴۶.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۴. جالب است بدانیم تعبیر «فظاً» و «غليظاً» را عمر درباره پدر خود نیز به کار برده و او را تندخو و خشن معرفی می کند. مورخان نقل می کنند: هنگامی که عمر از آخرین سفر حج خود برمی گشت وقتی که بهضجنان (کوهی است که تا مدینه ۲۵ میل فاصله دارد) رسید گفت: «زمانی بود که من برایخطاب در این منطقه شتر می چراندم». آنگاه پدرش را این گونه معرفی کرد: «وکان فظاً غليظاً يتعبنى اذا عملت، ويضربني اذا قصرت؛ او فردی خشن و تندخو بود، وقتی کارمی کردم، آنقدر به کارم وا می داشت که خسته می شدم و هرگاه کوتاهی می کردم مرا کتکمی زد». (الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۱۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۱۹؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۲۹۹).

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در خطبه شقشقیّه (خطبه سوّم نهج البلاغه) با اشاره به همین نکته می فرماید: «فصیّرها فی حوزةِ حَسَنَاءَ، یَغْلُظُ کَلِمَهَا ویخْشُنُ مَسْئَلَهَا؛ سرانجام (ابوبکر) آن [= خلافت] را در اختیار کسی قرار داد که جوّی از خشونت و سخت گیری بود».

شاید به همین علّت بود که خود عمر - مطابق نقل ابن سعد دانشمند معروف اهل سنت در کتاب «الطبقات» - پس از رسیدن به خلافت،

نخستین کلماتی که بر منبر گفت چنین بود: «اللّهم اِنّی شدید [غلیظ] فلیّنی، و اِنّی ضعیف فقوّننی، و اِنّی بخیل فسخّنی؛ خدایا من تندخویم، پس مرا نرم و ملایم قرار ده! و من ضعیفم، پس مرا قوی ساز! و من بخیلم، پس مرا سخّی گردان».^(۱)

ولی از شرح حال او در دوران خلافت استفاده می شود که نتوانست تندخویی و خشونت خود را رها کند، تعدادی از آن موارد که در کتاب های معروف برادران اهل سنّت آمده است، نقل می شود:

۱- الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۳۹.

تازیانه وحشت انگیز

تازیانه زدن وی به افراد و وحشت مردم از آن، به گونه ای بود که مطابق نقل «شربینی» و «شروانی» (دو تن از فقهای بزرگ اهل سنت) تازیانه او از شمشیر حجاج نیز ترسناک تر بود (کانت درّه عمر أهیّب من سیف الحجاج). (۱) همچنین از عمر با وصف «نخستین کسی که با خود

تازیانه برداشت و با آن افراد را می زد» (۲) یاد می کنند.

او با تازیانه خود زن و مرد، کودک و جوان و بزرگ و کوچک را می زد و به سبب تکرار این عمل و ایجاد وحشت، مطابق نقل برخی از کتب تاریخ، گاه کودکان از دیدن وی، وحشت زده فرار می کردند. (۳)

کتک زدن فرزند برای تحقیر

روزی پسر بچه ای از عمر بن خطاب به نزد او آمد، در حالی که سرش شانه زده بود و پیراهن زیبایی بر تن داشت. عمر او را با تازیانه زد، تا آن که آن پسر گریان شد (فضربه عمر بالدره حتّی أبکاه) حفصه

۱- مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۳۹۰؛ حواشی الشروانی، ج ۱۰، ص ۱۳۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۹؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۳۳.

۳- الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۸۹. این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با کودکان مهربان بودند. گاه با آنها بازی می کرد (مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۱)؛ به آنان سلام می کرد (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۷۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۲۰). به سبب همین مهربانی ها، وقتیاز سفری برمی گشت کودکان با اشتیاق به استقبال او می شتافتند (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۶) و گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با خود سوار می کرد. نقل شده است که برخی از کودکان به همین سبب بر دیگری فخر می کرد (مسند احمد، ج ۴، ص ۵).

(دختر عمر) که شاهد ماجرا بود، گفت: چرا او را می زنی؟ پاسخ داد: دیدم او از این حالت، خوشش آمد، خواستم او را کوچک و تحقیر کنم!! (رأیته قد أعجبتہ نفسہ، فأحببتُ أن أصغرہا إلیہ). (۱)

حمله به زنان نوحه گر

۱. پس از مرگ ابوبکر، بستگان وی نوحه و گریه می کردند. عمر از آنها خواست که ساکت باشند. ولی آنها گوش نکردند. عمر دستور داد که آنها را از خانه بیرون کنند. وقتی که ام فروه خواهر ابوبکر را بیرون کشیدند و به نزد خلیفه آوردند، عمر وی را با تازیانه زد (... فعلاها بالدره، فضر بها ضربات). (۲)

مطابق نقل کنز العمال تک تک زنان را که از آن منزل خارج می کردند، عمر هر یک را با تازیانه می زد. (۳)

۲. پس از مرگ خالد بن ولید عدّه ای از زنان در منزل میمونه (یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله) اجتماع کرده و می گریستند. عمر تازیانه به

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۴۱۶، ح ۱۹۵۴۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۳؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۹۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۱۹.

۳- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۲، ح ۴۲۹۱۱. متقی هندی پس از نقل حدیث از ابن راهویه آن را صحیح شمرده است. در صحیح بخاری اشاره ای به این مطلب شده است (صحیح بخاری، ج ۳، ص ۹۱) و ابن حجر در شرح خود آن را به سند صحیح از طبقات ابن سعد بهطور مشروح نقل کرده است. (فتح الباری، ج ۵، ص ۵۴)

دست، همراه ابن عبّاس به آنجا آمد و به ابن عبّاس گفت: وارد منزل شو و به امّ المؤمنین بگو حجاب بگیرد. آنگاه زنان را از آنجا بیرون کن! ابن عبّاس داخل شد و آنها را بیرون کرد. عمر نیز آنان را با تازیانه می زد (... فجعل یخرجهنّ علیه وهو یضربهنّ بالدّرّه). در این میان که او زنان را می زد، روسری از سر یکی از زنان افتاد (و موهایش پیدا شد) بعضی که آنجا حاضر بودند به عمر گفتند: ای امیرالمؤمنین! روسریش افتاده! پاسخ داد رهایش کنید، او احترامی ندارد (... فقالوا: یا امیرالمؤمنین! خمارها! فقال: دعوها ولا حرمه لها).

عبدالرزاق صنعانی پس از نقل این ماجرا، از استادش معمر نقل می کند که «کان معمر یعجب من قوله: لا حرمه لها؛ معمر از سخن عمر که می گفت آن زن (که روسری از سرش افتاده) احترامی ندارد، تعجب می کرد!». (۱)

این در حالی است که مطابق نقل مسند احمد، پس از رحلت رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنانی در فراق او گریه می کردند. عمر که آنجا حاضر بود آنان را با شلاقش می زد (فجعل عمر یضربهنّ بسوطه) رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر فرمود: «دعهنّ بیکین؛ بگذار گریه کنند» و البته زنان را از کارهای خلاف شأن و نادرست نهی کرد. (۲)

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۵۷، ح ۶۶۸۱. همین مضمون در حدیث ۶۶۸۲ نیز آمده است.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۵. همچنین ر.ک: مجمع الزوائد هیشمی، ج ۳، ص ۱۷؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۳۸؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰. با آنکه در مورد دیگر نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از برخورد با گریه زنان منع کرده بود، ولی باز هم به عملش ادامه داد. در مسند احمد (ج ۲، ص ۱۱۰) به نقل از ابوهریره آمده است: از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کسی از دنیا رفت. زنان اجتماع کردند و گریه می کردند. عمر بن خطّاب برخاست و آنها را نهیمی کرد و متفرقشان می ساخت (... فقام عمر بن الخطّاب ینهاهنّ ویطردهنّ) پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «یا ابن الخطّاب، فانّ العین دامعه والفؤاد مصاب وإنّ العهد حدیث؛ ای پسر خطّاب (کاری به کارشان نداشته باش زیرا) چشم گریان است و دل مصیبت دیده و غمغریزشان نیز تازه است».

این ماجرا نشان می دهد که وی از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این رویه را داشت و اگر چیزی به نظرش نادرست می رسید، بدون اجازه از رسول خدا کار خود را می کرد.

زنی از وحشت، لباسش را ...

عبدالرزاق صنعانی در کتابش نقل می کند که عمر در میان صف زنان می گشت که بوی خوشی را از سر زنی احساس کرد. گفت: «لو أعلم أیتکنّ هی، لفعلت ولفعلت؛ اگر بدانم زنی که بوی خوش استعمال کرده کیست، چنین و چنان خواهم کرد!» آنگاه ادامه داد: باید هر زنی برای شوهرش خود را خوشبو سازد. ولی هنگامی از منزل خارج می شود، لازم است جامه کهنه کنیزش را بپوشد.

راوی این ماجرا می گوید: «بلغنی أنّ المرأه التي كانت تطيبُت بالْت في ثيابها من الفَرْق؛ به من خبر رسیده آن زنی که خود را معطر و خوشبو کرده بود، از ترس در لباسش ...!!» (۱)

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۴، ص ۳۷۳، ح ۸۱۱۷.

زنی دیگر از وحشت بچه اش را سقط کرد

فقهای اهل سنت در کتاب الدیات نقل کرده اند که عمر روزی سراغ زن بارداری فرستاد که پیرامون اتهامی از او بازجویی کند. زن با شنیدن بازخواست عمر گفت: «یاویلها مالها ولعمر؛ ای وای بر این زن (اشاره به خودش) او را با عمر چه کار؟» به هر حال، حرکت کرد تا به نزد وی بیاید، که بین راه از ترس و وحشت بچه اش سقط شد و مرد (فألقت ولداً فصاح الصبی صیحتین ثم مات).

عمر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حکم آن سؤال کرد؛ برخی ها گفتند: چیزی بر تو نیست. در آن حال علی علیه السلام ساکت بود و حرفی نمی زد. عمر رو به آن حضرت کرد و پرسید: نظر تو چیست؟ علی علیه السلام فرمود: اگر آنان نظر و رأیشان این بود که گفتند، همگی اشتباه کردند و اگر مطابق میل تو و برای خوشایند تو چنین سخنی گفته اند، خیرخواه تو نبوده اند. حکمش آن است که دیه آن کودک سقط شده بر عهده توست، زیرا تو آن زن را ترساندی و او بچه اش را سقط کرد (لأنک أنت أفرغتها فألقت). (۱)

وحشت از اظهار نظر

موارد متعدّد تاریخی گواهی می دهد که برخی از صحابه از ترس

۱- المجموع نووی، ج ۱۹، ص ۱۱؛ مغنی ابن قدامه، ج ۹، ص ۵۷۹؛ کشاف القناع، ج ۶، ص ۱۸. در کتب روایی اهل سنت نیز این ماجرا آمده است. ر.ک: مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۴۵۸؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۴، ح ۴۰۲۰۱.

خلیفه دوم، از اظهار نظر خودداری می کردند و گاه پس از اظهار آن، وقتی با برخورد تند عمر مواجه می شدند، عقب نشینی می کردند. چند مورد از آن را ذیلاً ملاحظه می کنید :

۱. ابن ابی الحدید معتزلی نقل می کند که عبدالله بن عباس در زمان خلافت عمر جرأت نمی کرد که قول به بطلان عول (موضوعی است مربوط به بحث ارث) را ابراز نماید و پس از مرگ خلیفه آن را ابراز کرد. به ابن عباس گفته شد: «هَلْما قلت هذا فی أیام عمر؟ قال: هبته؛ چرا در زمان عمر این مطلب را نگفتی؟ پاسخ داد: از او می ترسیدم (زیرا با نظر او مخالف بود)».

(۱)

۲. ابوهریره پس از مرگ عمر بن خطاب همواره می گفت: «إِنِّي لأحدِّث أحادیث لو تكلمت بها فی زمن عمر او عند عمر لشجَّ رأسی؛ من احادیثی را بازگو می کنم که اگر آنها را در زمان عمر می گفتم و یا نزد عمر می گفتم، سرم را می شکست!». (۲)

ابوسلمه می گوید: از ابوهریره شنیدم که می گفت: «ما كنتُ نستطيع ان نقول: «قال رسول الله» حتّی قبض عمر؛ تا زمانی که عمر زنده بود من نمی توانستم بگویم: پیامبر چنین فرمود!!». (۳)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۳.

۲- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۰۷.

۳- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۰۷. در تعبیر دیگر ابوهریره می گوید: «لو كنت أحدّث فی زمان عمر مثل ما أحدّثکم لضربنی بمخفقه؛ اگر این گونه که امروز برای شما حدیث نقل می کنم، زمان عمر نقل می کردم، او به یقین مرا با تازیانه اش می زد» (تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷) شبیه همین جمله را ابن عبدالبرّ نیز نقل می کند (جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۱۲۱).

۳. مسلم در صحیح خود نقل می کند که مردی نزد عمر آمد و گفت: من جُنُب شدم و آب نیافتم (تکلیف من چیست؟) عمر پاسخ داد: نماز نخوان! عَمَّار که آنجا حاضر بود گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا به یاد نمی آوری روزی را که من و تو در یک جنگ (همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله) بودیم، جُنُب شدیم، ولی آب برای غسل پیدا نکردیم، تو نماز نخواندی، اما من خودم را در خاک غلطاندم و نماز خواندم (پس از آنکه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم و ماجرا را گفتیم) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کافی است (در صورت نیافتن آب) دستانت را بر زمین بزنی و پس از آنکه آن را فوت کردی، با دو دست، صورت و (پشت) دو کف دست را مسح کنی.

عمر (پس از شنیدن سخن عَمَّار، گویا همچنان بر نظر خود اصرار داشته باشد) گفت: ای عَمَّار! از خدا بترس (و این سخن را مگو).

عَمَّار گفت: اگر بخواهی من این حدیث را نقل نمی کنم (... فقال عمر: إئتق الله يا عَمَّار! قال: إن شئت لم أُحدِّث به). (۱)

می دانیم که در این ماجرا حَقُّ با عَمَّار است و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حَجَّت را تمام کرده است و قرآن نیز تصریح می کند که در چنین

صورتی باید تیمم کرد. (۱)

این چند ماجرا نشان می دهد که بعضی از صحابه از عمر تقیه می کردند، یا مسائلی را نمی گفتند و یا در برابر شدت و تندی وی، عقب نشینی می کردند.

حبس صحابه برای نقل حدیث

عمر از نقل حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله ممانعت می کرد و در این ارتباط با صحابه شدیداً برخورد می نمود. حتی جمعی را حبس کرد!

«ذهبی» نقل می کند که عمر سه تن از صحابه بزرگ: «ابن مسعود»، «ابوالدرداء» و «ابومسعود انصاری» را به سبب نقل فراوان حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله حبس کرد. (۲)

حاکم نیشابوری نیز نقل می کند که خلیفه دوم، ابن مسعود،

۱- «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا؛ اگر بیمارید، یا مسافر، و یا یکی از شما از محل پستی آمده (و قضای حاجت کرده) و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید و در این حال، آب (برایوضو یا غسل) نیافتید، بر زمین پاکی تیمم کنید (نساء، آیه ۴۳). با خواندن ماجرای فوق، ناخودآگاه این سؤال در ذهن خوانندگان ایجاد می شود که اگر خلیفه دوم همچنان بر عقیده خویش اصرار داشته باشد و معتقد باشد که در صورت جنابت و نیافتن آب نباید نماز خواند؛ آیا در طول آن سالها که وی به سفر می رفت (چه برای زیارت خانه خدا، یا همراهی لشگر و یا بازدید از شهرهای تحت حکومتش) و گاه برای غسل نیاز به آب پیدامی کرد، اگر آب یافت نمی شد، آیا خلیفه مسلمین نمازش را ترک می کرد؟ خدا عالم است!

۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷.

ابوالدرداء و ابوذر را به سبب نقل حدیث، از مدینه ممنوع الخروج کرد و این ممنوعیت تا زمان مرگ عمر ادامه یافت. (۱)

سلطان الله در زمین

مطابق نقل بلاذری و طبری، مالی را نزد عمر آوردند تا آنها را تقسیم کند، مردم اجتماع کردند. سعد بن ابی وقاص (صحابی معروف) مردم را کنار زد و خود را نزد عمر رساند. وقتی نزد عمر رسید، وی سعد را با تازیانه زد و گفت: تو به گونه ای به سوی من آمدی که گویا از «سلطان الله» در زمین نمی ترسی؟ (فعلاه عمر بالذره وقال: إنك أقلت لاتهاب سلطان الله في الأرض). (۲)

از قیافه خشن خوش می آید

مطابق نقل ابن عبد ربّه اندلسی شخصی به نام ربیع بن زیاد حارثی می گوید: من در زمان عمر، والی ابوموسی اشعری (استاندار بصره) در منطقه بحرین بودم. عمر نامه ای برای ابوموسی نوشت و از او خواست که با والیان و کارگزارانش به مدینه بیاید. وقتی که به مدینه آمدم، من قبل از آنکه نزد عمر بروم از «یَرْفَأُ» غلام عمر پرسیدم که عمر از چه خصلتی در کارگزارانش خوشش می آید؟ گفت: از خشونت. آنگاه من

۱- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲- انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۳۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۱۲.

نیز با هیأتی خشن به حضورش رسیدم و او نیز از من خوشش آمد و از ابو موسی خواست تا دوباره مرا به همانجا به عنوان والی بفرستد. (۱)

انتظار یک ساله!

بخاری و مسلم در کتاب خود از ابن عباس نقل می کنند که گفت: من برای پرسیدن شأن نزول یک آیه از عمر، یک سال انتظار کشیدم. نمی توانستم از او بپرسم، به سبب هیبت و ترس از او (فما استطیع أن أسأله هیئاً له) تا آنکه در سفر حجی با او همراه شدم، هنگام بازگشت در میانه راه زمانی پیش آمد که وی برای قضای حاجت پشت درختان رفت، من منتظر ماندم تا کارش تمام شود؛ آنگاه با او راه افتادم (فرصت را غنیمت شمردم) و به او گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن دو زن از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر ضد او دست به دست هم دادند چه کسانی بودند؟ (۲) عمر گفت: آن دو حفصه و عایشه بودند.

ابن عباس می افزاید: به عمر گفتم: به خدا سوگند! مدت یک سال است که می خواستم درباره این آیه از تو بپرسم ولی از ترس تو نمی توانستم. (والله إن كنت لأرید أن أسألك عن هذا منذ سنه فما أستطیع هیئاً لك). (۳)

۱- العقد الفرید، ج ۱، ص ۱۴-۱۵ (با تلخیص).

۲- اشاره است به آیه ۴ سوره تحریم که می فرماید (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ...).

۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰.

حمله به ابومطر!

مردی به نام خيثمه بن مشجعه كه كنيه او «ابومطر» بود، نزد خليفه دوم آمد. خليفه با تازيانه به او حمله كرد و ابومطر از نزد او گريخت (فحمل عليه بالدره فهرب من بين يديه). به او گفته شد: چرا فرار كردى؟ پاسخ داد: «وكيف لا أهرب من بين يدي من يضربني ولا أضربه؛ چگونه من از نزديكى كسى كه مرا مى زند، ولى من نمى توانم او را بزنم فرار نكنم!». (۱)

بلاذرى كه اين ماجرا را نقل مى كند، علت حمله عمر را به «ابومطر» نياورده است!

شلاق حتى به هنگام نماز

«بلاذرى» در «أنساب الاشراف» و «ابن سعد» در «طبقات» و برخى از ديگر مورخان به نقل از «عمرو بن ميمون» درباره كيفيت برپايى نماز جماعت توسط خليفه دوم آورده اند: «وكان عمر لا- يُكبر حتى يستقبل الصف المتقدم بوجهه، فإن رأى رجلاً متقدماً من الصف أو متأخراً، ضربه بالدره؛ برنامه عمر اين بود كه پيش از گفتن تكبيره الاحرام به صف اول نگاه مى كرد؛ اگر مى ديد كسى از صف جلو آمده و يا عقب رفته است، او را با شلاق مى زد (تا در صف قرار بگيرد)». (۲)

۱- انساب الاشراف، ج ۱۳، ص ۵۱.

۲- انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۱۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۵۹؛ فتح البارى، ج ۷، ص ۴۹؛ كنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۷۹.

ازدواج اجباری

«عاتکه» بنت زید، همسر عبدالله بن ابی بکر بود. «عبدالله» به او مال فراوانی بخشید که پس از وی ازدواج نکند؛ او نیز پذیرفت. پس از مرگ عبدالله مردانی به خواستگاری آن زن آمدند، ولی وی بر سر پیمانش بود و به آنها جواب منفی داد. خلیفه دوم به ولی آن زن گفت: او را برای من خواستگاری کن. عاتکه، خلیفه را نیز جواب رد داد. این بار عمر به ولی آن زن فرمان داد که او را به ازدواج من در آور (فقال عمر: زوّجنیها!) او نیز به دستور عمر عمل کرد....

عمر بر آن زن وارد شد (و چون زن میلی به او نداشت، از اجابت دعوتش امتناع می کرد، لذا) با آن زن درگیر شد، تا بر او غلبه کرد و با او همبستر شد. (فأتاها عمر فدخل علیها فعارکها حتّی غلبها علی نفسها فنکحها).

خلیفه دوم پس از پایان کار، گفت: «أَفّ، أَفّ، أَفّ؛ أَفّ، أَفّ، أَفّ». (با این کلمات) از آن زن ابراز انزجار کرد و سپس از آنجا خارج شد و به نزد او نیامد؛ تا آنکه خدمتکار آن زن، برای عمر پیام فرستاد که بیا، من او را برای تو آماده می کنم! (۱)

شکستن سر عثمان بن حنیف

«ذهبی» در کتابش نقل می کند که روزی عمر بن خطاب و «عثمان بن

۱- ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۳، ح ۳۷۶۰۴.

حنیف» در مسجد با یکدیگر گفتگو و جدال می کردند؛ مردم نیز اطراف آن دو حضور داشتند. ناگهان عمر خشمگین شد و مشتی از سنگ ریزه های مسجد را گرفت و به صورت عثمان زد. سنگریزه ها پیشانی عثمان را شکافت (... فقبض من حصاء المسجد قبضه ضرب بها وجه عثمان، فشج الحصى بجبهته آثاراً من شجاج).

عمر وقتی دید خونِ پیشانی عثمان بر محاسنش سرازیر شد، گفت: خونت را پاک کن (فلما رأى عمر كثره تسرب الدم على لحيته قال: امسح عنك الدم).

عثمان گفت: مترس! به خدا سوگند! من از رعیت تو - که مرا به سوی آنان فرستادی - هتک حرمتی بیش از هتک حرمت تو نسبت به خودم دیدم! (۱)

ابن عباس! از من دور شو

«طبری» و «ابن اثیر» در تاریخ خود از ابن عباس نقل می کنند که روزی عمر از من پرسید: آیا می دانی چرا بعد از محمد صلی الله علیه و آله قوم شما خلافت را از شما (بنی هاشم) دریغ داشتند؟ من دوست نداشتم جوابش را بدهم، لذا گفتم: اگر از سبب آن آگاه نباشم، امیرالمؤمنین!

۱- تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۸۰ - ۸۱. عثمان بن حنیف از طرف عمر، برای اندازه گیرزمین های حاصلخیز عراق و تعیین جزیه و خراج به آن منطقه فرستاده شده بود. (ر.ک: الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۳۳، شرح حال عثمان بن حنیف).

(یعنی عمر) مرا به آن آگاه خواهد ساخت. گفت: چون مردم نمی خواستند نبوت و خلافت در یک خاندان جمع شود و آنگاه شما بر مردم فخر کنید! از این رو، قریش برای خود خلیفه ای برگزید و موفق نیز بود.

گفتم: اگر اجازه بدهی من سخن بگویم و بر من خشمگین نشوی، من سبب آن را خواهم گفت (إن تأذن لی فی الکلام وتمط عنی الغضب تکلمت).

عمر به من اجازه داد و من نیز گفتم: اینکه گفتم قریش خلیفه ای برگزید و موفق نیز بود، اگر قریش آن کس را که خدا اختیار کرده بود (یعنی علی علیه السلام) را بر میگزید (۱)، آن زمان موفق بود. اما اینکه گفتم

قریش کراهت داشت که خلافت و نبوت در ما جمع شود، بدان که خداوند در قرآن گروهی را که از پیروی دستورات الهی کراهت داشتند، نکوهش کرده، می فرماید: «ذَلِكْ بِمَا نَهَّمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»؛ آنها از آنچه که خداوند نازل کرده کراهت داشتند و از این رو، خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد». (۲)

خلیفه دوم (در برابر سخنان ابن عباس عصبانی شد و سخنانی گفت، از جمله) گفت: «أبت والله قلوبكم یا بنیهاشم إلا حسداً ما

۱- این سخن ابن عباس گواه دیگری بر ماجرای غدیر خم و نصب الهی علی علیه السلام به امامت است. به ویژه آنکه عمر آن را انکار نکرد.

۲- محمد، آیه ۹.

یحول، و ضغناً و غشاً ما یزول؛ به خدا سوگند! در دل های شما بنی هاشم حسادتی است که از بین نمی رود و کینه و غشی وجود دارد که هرگز زایل نمی شود!».

گفتم: آرام باش ای امیرالمؤمنین! قلبهای گروهی که خداوند از آنها رجس و پلیدی را برده و به طور کامل آنها را پاک گردانیده، به حسادت و غش و صف نکن! زیرا قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از قلب بنی هاشم است (مهلاً یا امیرالمؤمنین! لا تصف قلوب قوم أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً (۱) بالحسد والغش).

عمر خشمگین شد و در برابر پاسخ منطقی ابن عباس گفت: «إلیک عتی یا ابن عباس؛ ای ابن عباس از من دور شو!».

برخاستم که از آنجا بروم عمر مرا نکه داشت و گفت: بمان. و آنگاه سخنانی برای دلجویی گفت. (۲)

ملاحظه می کنید، با آنکه خلیفه خود آغازگر سخن بود و ابن عباس برای سخن گفتن اجازه گرفت و از او پیمان گرفت که عصبانی نشود؛ باز هم خلیفه در برابر سخنان منطقی ابن عباس تاب نمی آورد، برمی آشوبد و به اتهام زنی روی می آورد.

۱- اشاره به آیه ۳۳ سوره احزاب است که می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۳ - ۲۲۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۳ - ۶۴ (با تلخیص).

تو با خلیفه سخن بگو!

مسلمانان تا آنجا از تندخویی خلیفه دوم به ستوه آمده بودند که مطابق نقل طبری و بلاذری، روزی جمعی از مسلمانان به عبدالرحمن بن عوف گفتند: «کَلِمَ عَمْرٍ فَائِئَة قَدْ أَحْشَانَا حَتَّى مَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَدِيمَ إِلَيْهِ أَبْصَارَنَا؛ به عمر بگو (و پیام ما را به او برسان) او آن قدر ما را ترسانده که نمی توانیم به سوی او چشم بدوزیم». (۱)

جالب است بدانیم که ابوبکر به هنگام وفاتش از عبدالرحمن بن عوف درباره عمر سؤال کرد. عبدالرحمن آن روز نیز گفت: «فیه غلظه؛ در او تندخویی است» ولی ابوبکر پاسخ داد: «لَأَنَّهُ يِرَانِي رَقِيقًا، وَلَوْ أَفْضَى إِلَيْهِ لَتَرَكْتُ كَثِيرًا مِمَّا هُوَ عَلَيْهِ؛ اینکه او با شدت عمل می کند، برای آن است که مرا نرم خو و ملایم می بیند؛ ولی اگر خلافت به او برسد، بسیاری از این تندخویی ها را رها می کند». (۲)

اما ماجرای فوق و نمونه های گذشته نشان داد که پیش بینی ابوبکر درست نبود و خلیفه همچنان بر اخلاقش باقی ماند!

سبب شکنجه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مباش!

این قسمت را با سخنی از ابن ابی بن کعب - به نقل از صحیح مسلم - به پایان می بریم.

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۷؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۳۷۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ المنتظم، ج ۴، ص ۱۲۵.

ماجرایی میان خلیفه دوم و ابوموسی اشعری رخ داد که ابی بن کعب نیز آنجا حاضر بود؛ وقتی که ابی بن کعب سخت گیری عمر را دید، به او گفت: «یا ابن الخطّاب فلا تکوننّ عذاباً علی أصحاب رسول الله؛ ای پسر خطّاب سبب عذاب و شکنجه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مباش!» (۱).

خشونت با خانواده

۴. خشونت با خانواده

اشاره

روشن است که از نظر اسلام و سیره نبوی صلی الله علیه و آله مهربانی و محبت به خانواده از خصلت های برجسته و پسندیده یک مسلمان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیرکم خیرکم لأهله وأنا خیرکم لأهلی؛ بهترین شما، بهترین نسبت به خانواده اش است و من برای خانواده ام بهترینم». (۲)

همچنین فرمود: «خیارکم خیارکم لئنسائهم؛ بهترین شما کسی است که نسبت به همسرانشان بهترین باشد». (۳)

درباره آن حضرت از عائشه نقل شده است: «ما ضرب رسول الله صلی الله علیه و آله خادماً، ولا امرأه؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز خادم و زنی را کتک نزد». (۴)

با این حال، نکاتی در زندگی خلیفه دوم در برخورد با همسرانش نقل شده است که بسیار شگفت انگیز است.

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۸۰.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۶، ح ۱۹۷۷.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۶، ح ۱۹۷۸.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸، ح ۱۹۸۴.

او پیوسته تندخوست

مطابق نقل بلاذری، طبری، ابن اثیر و ابن کثیر هنگامی که یزید بن ابوسفیان از دنیا رفت، عمر از همسرش امّ ابان - دختر عتبه - خواستگاری کرد؛ وی نپذیرفت و علّت آن را چنین گفت: «لأنّنه یدخل عابساً، ویخرج عابساً، یغلق أبوابه، ویقلّ خیره؛ او [عمر] عبوس و ترش رو وارد منزل می شود و عبوس و اخمو خارج می گردد؛ در خانه را می بندد (و اجازه بیرون رفتن به همسرش نمی دهد) و خیرش اندک است». (۱)

فریاد اعتراض!

طبری و ابن اثیر نقل می کنند که عمر در زمان خلافتش از امّ کلثوم دختر ابوبکر خواستگاری کرد، در حالی که آن دختر کم سنّ و سال بود. عایشه تقاضای خلیفه را با خواهرش امّ کلثوم در میان گذاشت. امّ کلثوم گفت: من نیازی به او ندارم! عایشه گفت: نسبت به خلیفه بی میلی؟ پاسخ داد: «نعم، إنّّه خشن العیش، شدید علی النساء؛ آری! زیرا او در زندگی سخت گیر است و نسبت به زنان با تندی و خشونت رفتار می کند».

۱- انساب الاشراف، ج ۹، ص ۳۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۵؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۴۰.

عایشه از عمروعاص خواست که به طریقی عمر را منصرف سازد. عمروعاص به نزد عمر آمد و پس از گفتگوهایی به عمر گفت: «اُمّ کلثوم با ناز و نعمت و مهربانی تحت حمایت اَمّالْمُؤْمِنِین عایشه رشد و نمو کرده، ولی در تو تندخویی است و ما نیز از تو می ترسیم و نمی توانیم تو را از هیچ یک از خلق و خویت برگردانیم، پس اگر آن دختر در مطلبی با تو مخالفت کند و تو بر او هجوم آوری، چه خواهد کرد؟ (... و فیک غلظه ونحن نهابک وما نقدر أن نردک عن خلق من أخلاقک، فکیف بها إن خالفتک فی شیء فسطوت بها) و بدین صورت او را منصرف کرد. (۱)

مطابق نقل ابن عبدالبر، اُمّ کلثوم دختر ابوبکر به خواهرش عایشه گفت: تو می خواهی من به ازدواج کسی درآیم که تندخویی و سخت گیری او را در زندگی می دانی؟! سپس افزود: «والله لئن فعلت لأخرجنّ إلی قبر رسول الله ولأصیحنّ به؛ به خدا سوگند اگر مرا به این کار وادار کنی، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم و آنجا (به عنوان اعتراض) فریاد خواهم کشید». (۲)

تندخویی و خشونت خلیفه در خانواده به گونه ای زبانزد خاصّ و عام بود که حتی دختر کم سنّ و سالی همانند ام کلثوم دختر ابوبکر نیز از آن مطلع است و با آنکه عمر، هم خلیفه مسلمین است و هم با پدرش ابوبکر بسیار دوست و همراه بود، ولی اُمّ کلثوم او را نمی پذیرد.

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۴.

۲- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۰۷.

کتک زدن همسر

در چند کتاب معتبر و مورد اعتماد اهل سنت (و تمام مطالب این کتاب از علمای اهل سنت است) از اشعث بن قیس نقل شده است که من شبی مهمان خلیفه دوم بودم که نیمه های شب عمر برخاست، به سوی همسرش رفت و شروع به کتک زدن او کرد؛ من برخاستم و رفتم و مانع شدم (ضفتُ عمر لیلَه، فلَمَّا كان فی جوف اللَّیْلِ قام إلی امرأته یضربها، فحجرت بینهما). وقتی که عمر به بسترش برگشت، به من گفت: «یا أشعث! احفظ عَنّی شیئاً سمعته عن رسول الله: لا یُسأل الرَّجل فیم یضرب امرأته؛ ای اشعث، جمله ای از رسول خدا شنیدم، که آن را به خاطر بسپار (آن جمله این است): از مرد پرسیده نمی شود که در چه رابطه ای زنش را کتک زده است». (۱)

و به این ترتیب او را از سؤال درباره علت این کار منصرف کرد!

ازدواج می کنم مشروط بر اینکه مرا کتک نزنند!

عاتکه بنت زید، دختر عموی عمر بن خطاب بود. وی زنی بسیار زیبا بود و شوهر نخست او عبدالله بن ابی بکر بود.

پس از فوت عبدالله، عمر با وی در سال دوازدهم هجری ازدواج کرد و برای این ازدواج ولیمه ای نیز داد.

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۹، ح ۱۹۸۶؛ سنن الکبری، ج ۷، ص ۳۵۷. شبیه همین عبارت در مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰ و سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۷۶ نیز آمده است.

مورخان نوشته اند: هنگامی که عمر از او خواستگاری کرد، به سبب آنچه که از عمر می دانست با او شرط کرد که مانع وی از رفتن به مسجد نشود و او را کتک نزند. عمر نیز با ناخوشایندی این شرایط را پذیرفت (فلما خطبها عمر، شرطت علیه أنه لا يمنعها عن المسجد ولا يضربها، فأجابها علي كره منه). (۱)

در عبارت ابن حجر عسقلانی به این صورت آمده است: «شرطت علیه ألما يضربها، ولا يمنعها من الحق، ولا- من الصلاه في المسجد النبوي؛ با عمر شرط کرد که او را کتک نزند، از انجام حق باز ندارد و مانع نماز خواندن وی در مسجد نبوی نشود». (۲)

شاید به علت همین تندخویی ها بود که مطابق نقل ابن اثیر، عمر بن خطاب از خانواده های قریش در مدینه خواستگاری کرد، ولی آنها نپذیرفتند؛ امّا مغیره بن شعبه خواستگاری کرد، آنها قبول کردند (إنّ عمر بن الخطاب خطب إلى قوم من قریش بالمدينة فردّوه، وخطب إليهم المغیره بن شعبه فزوجوه). (۳)

خشم و گاز گرفتن

ابن ابی الحدید معتزلی نقل می کند که شخصی نزد عمر آمد از عبیدالله - فرزند عمر - شکایت کرد و در شکایتش عبیدالله را با کنیه

۱- اسد الغابه، ج ۶، ص ۱۸۳ - ۱۸۵.

۲- الاصابه، ج ۸، ص ۲۲۸.

۳- اسد الغابه، ج ۳، ص ۶۵۹.

«ابوعیسی» نام برد (۱) عمر فرزندش را فراخواند؛ نخست به او اعتراض کرد، آنگاه دست وی را گاز گرفت؛ سپس او را کتک زد و به او گفت: عیسی که پدر نداشت (تا تو کنیه ابوعیسی را بر خود بگذاری) (... وأخذ یده فعصّها، ثمّ ضربه وقال: ویلک! وهل لعیسی أب؟). (۲)

ابن ابی الحدید پس از نقل این ماجرا می گوید: زبیر گفته است: هرگاه عمر نسبت به یکی از اعضای خانواده اش عصبانی می شد، خشم او فرو نمی نشست، مگر آنکه دست او را شدیداً گاز بگیرد! (۳)

خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله

در پایان این کتاب گوشه هایی از خلق و خوی نبوی صلی الله علیه و آله که اسوه کامل انسانیت و سرمشق همه مسلمانان است، بیان می شود، تا خوانندگان گرامی - به ویژه جوانان عزیز - خود را به آن اخلاق کریمه آراسته سازند و در زندگی اجتماعی و خانوادگی خود، از آن بهره مند شوند. (این احادیث نیز از کتب اهل سنت است)

۱. عایشه درباره خلق و خوی آن حضرت می گوید: «کان أحسن

۱- ابن اثیر در اسدالغابه (ج ۳، ص ۴۲۳) در شرح حال عبیدالله بن عمر از او با کنیه «ابوعیسی» نام می برد که نشان می دهد وی به این کنیه معروف بوده است.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۳. روشن است که کنیه ابوعیسی گذاشتن، علامت اعتقاد داشتن پدر برای حضرت عیسی علیه السلام نیست؛ چنانکه کنیه نویسنده معروف کتاب «سنن ترمذی» ابوعیسی ترمذی است.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۳.

۶. عایشه درباره طرز رفتار آن حضرت با همسرانش می گوید: «...کان أكرم الناس وألين الناس، ضحاکاً بساماً؛ او (در خلوتش با زنان) کریم ترین و نرم خوترین مردم بود، بسیار خنده رو و متبسم بود». (۱)

۷. انس بن مالک می گوید: «خدمتُ رسول الله صلى الله عليه و آله عشر سنين، لا والله ما سبني بسببه قطّ، ولا قال لي: أفّ قطّ، ولا قال لشيء فعلته لم فعلته؟ ولا لشيء لم أفعله لم لا فعلته؛ من ده سال به رسول خدا صلى الله عليه و آله خدمت کردم، به خدا سوگند! هرگز به من ناسزا نگفت و هرگز کلمه أفّ (کمترین کلمه نشانه انزجار) به من نگفت و هرگاه کاری انجام می دادم، نمی گفت چرا آن را انجام دادی؟ و برای کاری که انجام ندادم، نمی فرمود که چرا انجامش ندادی؟». (۲)

۸. رسول خدا صلى الله عليه و آله درباره کتک زدن به همسر فرمود: «أما يستحي أحدكم أن يضرب امرأته كما يضرب العبد، يضربها أول النهار ثم يضاجعها آخره؛ آیا آن کس از شما که همسرش را - مثل یک برده - کتک می زند حیا نمی کند؟! او را اول روز کتک می زند و در آخر روز (شبانگاه) وی را در آغوش می گیرد!». (۳)

نتیجه: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!؟

پایان

۱- کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲- کنز العمال، ج ۷، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

۳- مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۴۴۲، ح ۱۷۹۴۳؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۷۷، ح ۴۴۹۸۳.

فهرست منابع

١. قرآن کریم
٢. نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح)
٣. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجمیل، بیروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٤. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین بن الاثیر الجزری، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٩ق.
٥. الاصابه فی معرفه الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٦. أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٧. البدایه والنهایه، ابن کثیر دمشقی، دارالفکر، بیروت، ١٤٠٧ق.
٨. تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد ذهبی، تحقیق عمر

عبدالسلام، دارالكتاب العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٣ق.

٩. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، تحقيق خليل شحاده، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.

١٠. تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالتراث، بيروت، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.

١١. تذکره الحفاظ شمس الدين محمد ذهبى، دار احياء التراث العربى، بيروت.

١٢. جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٣٩٨ ق.

١٣. حواشى الشروانى، الشروانى والعبادى، دار احياء التراث العربى، بيروت.

١٤. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوينى، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دارالفكر، بيروت.

١٥. سنن ترمذى، ابو عيسى ترمذى، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٤ق.

١٦. سنن دارمى، عبدالله بن بهرام دارمى، مطبعه الحديثه، دمشق.

١٧. السيره النبويه (معروف به سيره ابن هشام)، ابن هشام حميرى، تحقيق مصطفى السقا و همكاران، دارالمعرفه، بيروت.

١٨. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربيه.

١٩. صحيح ابن حبان، محمد بن حبان، تحقيق شعيب الارنؤوط، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٢٠. صحيح بخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، دارالجيل، بيروت.
٢١. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابورى، دارالفكر، بيروت.
٢٢. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٢٣. العقد الفريد، ابن عبد ربّه اندلسى، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٣ق.
٢٤. فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، دارالمعرفه، بيروت.
٢٥. الكامل فى التاريخ، عزالدين على بن ابى الكرم (معروف به ابن اثير)، دار صادر، بيروت، ١٣٨٥ق.
٢٦. كشاف القناع، منصور بن يونس بهوتى، تحقيق ابو عبدالله محمد حسن اسماعيل الشافعى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٢٧. كنز العمال، متقى هندی، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ق.
٢٨. مجمع الزوائد، نورالدين ابوبكر هيثمى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ق.
٢٩. المجموع فى شرح المهذب، محيى الدين بن شرف نووى،

دارالفكر، بيروت.

٣٠. المستدرک علی الصحیحین، ابو عبدالله حاکم نیشابوری، دارالمعرفه، بیروت، چاپ اول، ١٤٠٦ق.

٣١. مسند احمد، احمد بن حنبل، دارصادر، بیروت.

٣٢. المصنّف، ابن ابی شیبہ کوفی، تحقیق سعید اللّخام، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

٣٣. المصنّف، عبدالرزاق صنعانی، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، منشورات المجلس العلمی.

٣٤. المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانی، تحقیق حمدي عبدالمجيد السلفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.

٣٥. المغنی، عبدالله بن قدامه، دارالکتاب العربی، بیروت.

٣٦. مغنی المحتاج، محمد بن احمد شریینی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ١٣٧٧ق.

٣٧. المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ١٤١٢ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

